

باری از مقصود خارج شدیم غرض این بود که علوم ادبیه در عرب بسرحد کمال رسید ولی عجم بدرجه ناقص هم وجود ندارد .
 پس بدین سبب برای يك شاعر عرب وسائل کار بخوبی فراهم است ولی شاعر پارسی با زحمات بسیار و صرف یکدوره عمر میتواند رموز فصاحت و بلاغت را از ممارست سخنان اساتید در پافته و برطبق آن رفتار کند و از این بابت هم اگر شعرای طرفین در فصاحت و بلاغت برابر باشند بار فضیلت و برتری پارسیان راست

وحید

حکیم نظامی کنجومی شرح حال و آثار او

(۱) اسم و نسب

اسمش را عموماً الیاس ابن یوسف ابن زکی ابن مؤید دانسته اند .
 هقی الدین اوحدی در تذکره خلاصه الافکار احمد بن یوسف بن مؤید و برخی دیگر از مؤلفین اسم او را احمد بن الیاس و کبیه اش را نظام الدین یا جمال الدین ضبط کرده اند ولی آنچه مسلم است اینست که اسم او الیاس بوده چنانکه خود در لیلی و مجنون می فرماید :

مادر که سفندیار زادم با درج سپند یار زارم
 در خط نظامی از نهی کام بینی عدد هزار و یک نام
 و الیاس کالف بری زلامش هم با نود نه است نامش
 زین گونه هزار و یک حصارم یاصد کم یک صلاح دارم

و از طرف دیگر معلوم میشود که نام دیگری نیز داشته و با-م و یس خوانده میشده است زیرا که در لیلی و مجنون در حق ممدوح خود ملک محمد پسر شر و انشاه می گوید :

یارب تو مرا که یس نام در عشق محمدی تمام
 ز آن شب که محمدی جلال است روزی کنی آنچه در خیال است

و سلسله نسب خود را نیز در مثنوی لیلی مجنون تعیین کرده و گوید .
 گر شد پدرم به نسبت جد یوسف پسر زکی مؤید
 و از اینجا مسلم میشود که اسم و نسب وی بطور صحیح ویس یا الیاس بن
 یوسف بن زکی بن مؤید بوده است .

مؤلفین قدیم عموماً وی را با اسم نظامی مطرزی خوانده‌اند بهمین جهت
 بسیاری از تذکره نویسندگان قوامی گنجوی معروف به مطرزی شاعر معروف قرن ششم را
 برادر او و جمعی دیگر از عم او دانسته‌اند . در هر صورت نسبت وی
 با قوامی که مسلم است از معاصرین نظامی بوده و در گنججه به خیابازی اشتغال
 داشته است مبرهن نیست و لقب مطرزی هم در حق نظامی از آنجا است که در
 زمان او یعنی در قرن ششم چند نفر شاعر در ایران با تخلص نظامی بوده مثل
 نظامی عروضی سمرقندی و نظامی ائیری نیشابوری و نظامی منیری سمرقندی و
 برای امتیاز از ایشان نظامی گنجوی را با لقب مطرزی معروف ساخته‌اند .

در اینکه تخلص وی بمناسبت لقب اوست که نظام الدین باشد ظاهراً تردیدی
 نیست و چندان هم نباید در تحقیق وجه تخلص شاعری اصرار ورزید
 زیرا که شاعر مختار است هر تخلصی را که پسندد اختیار کند و اگر چند
 نفر معدود از شعرای ایران تخلص خود را به مناسبتی اختیار کردند مثل رودکی
 خاقانی و سعدی و معزی و غیره این دلیل نیست که دیگران هم همیشه یک تخلص
 موجه داشته باشند .

بعضی از مؤلفین نوشته‌اند که حکیم نظامی از احماد خاندان رسالت بوده است ولی بهیچوجه
 قراین خارجی برای این نسبت او در دست نیست و بعضی دیگر گفته‌اند مادرش از
 کردهای آذربایجان و از ساکنین گنججه بوده است و این نکته هم تا بحال توجیه

نشده است. (۲) مولد و مسکن

در باب مولد وی نیز اختلاف است: مؤلف خلاصه الافکار مینویسد که اصل وی از قم بوده ولی در شهر گنجه متولد شده است و این گفته را يك عده از صاحبان تذکره ها تأیید کرده اند ولی يك عده دیگر بالاصل او را متولد شده گنجه میدانند. در بعضی از نسخه های اقبال نامه اسکندری این روایت را به حکیم نظامی نسبت میدهند:

چو در گرچه در بحر گنجه گم ولی از قهستان شهر قم
 به تفرش دهی هست تا نام او نظامی از آنجا شده نام جو
 در اینکه در تفرش دهی است با اسم تا که هنوز از دهات معروف
 کوهستان عراق است و همان قهستان قدیم است باشد تردیدی نیست ولی در
 اینکه آیا این دوبیت از نظامی است و یا اینکه دیگران با اسم او ملحق کرده اند
 اختلافات بسیار است در هر صورت چیزی که مسلم است این است که
 نظامی همیشه اوقات به استثنای يك دوسفر که به حوالی گنجه کرده و سفری که
 بحج رفته است عموماً در شهر گنجه و یا در اطراف آن ساکن بوده است و خود در
 خمسه مکرر به این معنی اشاره کرده از آن جمله در مخزن الاصرار میفرماید
 گنجه گره کرده گریبان من بی گره بی گنج عراق آن من
 بانک بر آورده جهان کای غلام گنجه کدام است و نظامی کدام
 باد مبارک گهر افشان او بر ملکسی کین گهر است آن او
 و در شرفنامه اسکندری فرموده:

نظامی که در گنجه شد شهر بند مبدا از اسلام تا بهره مند
 و نیز در آنجا فرموده است:

نظامی ز گنجینه بگشای بند گرفتاری گنجه تا چند چند

و نیز در شرفنامه اسکندری گفته است .

دیران نگر تا بروز سفید قلم چون تراشند از مشک و بید
 نهان مرا آشکارا براند ز گنجی است اگر تا بخارا براند
 درین باب يك عده از مؤلفین عقیده دارند که پدرش در گنجی سکونت
 گرفته است و وی در آنجا از مادری که از اهالی آن شهر بوده متولد شده
 و يك عده دیگر معتقد اند که خود در جوانی به گنجی رفته است در هر
 صورت مسلم است که حیات شاعری وی در گنجی بووه و هم در آنجا رحلت
 کرده است چنانکه بعد هم خواهد آمد و بهمین جهت است که در ادبیات
 فارسی همیشه باسم نظامی گنجوی معروف است و وی را جزو شعرای آذربایجان
 می شماراند . اما از طرف دیگر يك عده از معاصرین را شنیده ام که حتی
 احتفادی برای نظامی قائل هستند و می گویند اولاً دی هنوز در تفرش
 اقامت دارند و واضح است که این نکته را باید بانتهای تردید نقلی کرد و
 آیا از بیشتر از راه تعصب اهالی تفرش نیست که این نکته اخیر تولید
 شده است ؟

(۳) اخلاق معیشت و نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

اما در جزئیات احوال نظامی مورخین و تذکره گره نویسان چنانکه عادت
 مالوف ایشان است و در باره همه کس به خاموشی کوتاه آمده اند در باره
 نظامی هم چیزی ضبط نمیکنند فقط از قراین و تا توسل بعضی از اشعار
 نظامی می توان فهمید که وی مردی حکیم و فاضل و عارف و گوشه نشین بوده
 و از صحبت اهل زمانه اعراض میکرده است و در گوشه انزوائی به اندیشه
 ها و طبع آزمائی های خویش مشغول بوده چنانکه در خسرو و شیرین
 می فرماید :

منم روی جهان در گوشه کرده کف نان جوین را نوشه کرده

چو ماری بر سر گنجی نشسته
 چو زنبوری که دارد خانه تنک
 و نیز در خسرو و شیرین خطاب
 به انا بک ایلد گز در شرح حال خود میگوید .
 من شب خیز گر نیکان را هم
 نخستین مرغ من بودم در این باغ
 بعرض بندگی دیر آمدم دیر
 چه خوشگفت آن فسون ساز جهانگرد
 در این اندیشه بودم مدتی چند
 نبودم تحفه چپال و فففور
 بدین مثنوی خیال فکرت آمیز
 اگر چه مور قربان را نشاید
 حدیث آنکه من در کاه و بیگانه
 نباشد بر فلک پوشیده رازم
 نظامی اگدش خلوت نشین است
 ز طبع تر گشاده چشمه نوش
 دهان زهدم آنچه خشک خوانیست
 چو مشک از ناف عزت و گر قهقهه
 گل نرم از چومن خاری نیاید
 ندانم کرد خدمت های شاهی
 سیرت زیر کلاه خسروی باد
 و با این زندگانی مسلم است
 و عزت کده او جز بیت احزانی
 نبوده است چنانکه خود نیز در خسرو
 و شیرین میفرماید .
 کسی کو بر نظامی میرد رشک
 نفس بی آه بیند دیده بی اشک
 چو گنجش در بروی خویش بسته
 در آن خانه بود حلوائ صد رنگ
 جرس جنبان هاروتان شام
 گرم بلبل کنی کنیت و گر زاغ
 اگر دیر آمدم شیر آمدم شیر
 که دیر آی و درست آی ای جوانمرد
 که نزلی سازم از بهر خداوند
 که پیش آرم زمین را بوسم از دور
 بساط بوسه گه کردم شکر ریز
 ملخ ترل سلیمان را نشاید
 ملازم نیستم در خدمت شاه
 که می جز با دعا با کس سازم
 که نیمی سر که نیمی انگین است
 بزهد خشک بسته بار سر دوش
 نشان طبعم آب زندگانی است
 چو عنقا خوگر فتم
 زمن بیش از دعا کاری نیاید
 مگر لختی سجود صبح گاهی
 به خسرو زادگان پشت قوی باد
 که بساط عیش و عشرتی فراهم نداشته
 و با این زندگانی مسلم است
 نبوده است چنانکه خود نیز در خسرو
 و شیرین میفرماید .
 کسی کو بر نظامی میرد رشک
 نفس بی آه بیند دیده بی اشک

بیا گوشب بین کان کندم را
به صد گرمی بسوزانم دماغی
فرستم تا ترا زودار شاهان
زنی و زنی بدریا می دهم گنج
بلی خرمرده چون درده نباشد
ازو جز دام ودد فریه نباشد

و نیز واضح است که این زندگی بامنتهای زهد و پارسائی قرین بوده
نه آن پارسائی ربائی که برای اغفال مرده زمانه پیشه زاهدان ظاهری است
بلکه يك قسم زهد خاصی که به چند معدود از حقیقت شناسان مختص است
و آنرا مایه مفاخرت زندگی و نیک نامی پس از مرگ میداند یعنی يك پارسائی
صمیمانه که اساس آن بی آزادی است چنانکه خود در لیلی و مجنون میفرماید :

تا من منم از طریق زوری
تا زرده ز من جناح موری
دری به خوشاب کس نشستم
شوریدن کار کس نجستم
ز آنجا که چه من حریف جریم
در حرف کسی سخن نگویم
دانم که غضب نهفته بهتر
وین گفته که شد نگفته بهتر

لیکن به حساب کار دنی که علم انسان و مطایبت غیبی است بی زبانی
آنکس که ز شهر آشنائی
و بقدری نظامی در بین پارسائی صمیمانه ایقان داشته است که
میل ندارد حتی اندک شایبه شبهه در آن حاصل شود بطوری که اگر
يك جا در شرف نامه اسکندری اسمی از شراب برده است بلافاصله پس
از آن میفریاید .

نه پنداری ای خضر پیروز بی
مراساقی آن وعده ایزدی است
از آن می همی بیخودی خواستم
بد آن بیخودی مجلس آراستم
بیا ساقی از سر بنه خواب را
می ناب ده عاشق ناب را

میبی کوچو آب زلال آمده است
و گر نه بایزد که تا بوده ام
گرازمی شدم هرگز آلوده کام

و بدیهی است که این زندگی بارسائی و عزت چگونه از قوای شخص
می کاهد و او را رنجور و ناتوان میکند چه آن چیزهایی که قوای بدنی
شخص را می افزاید، آن غذا های گوارا، آن منازل خوش آب و هوا
آن طربها و عیش هائی که کاهنده روح و فزاینده جسم است با چنین پاکدامنی
و زهد مغایرت دارد و واضح است که نظامی همانطور بوده است که خود در
شرف نامه اسلمد ری فرموده :

یکی مرده شخصم به مردی روان
به صد رنج دل يك نفس می زنم
ندانم کسی کو بجان و به تن
ز مهر کسان روی بر تا فتم
بر عاشقان نیک اگر بد شوم
گرم نیست روزی به مهر کسان
در حاجت از خلق در بسته به
مرا کاشکی بودی آن دسترس مال جامع علوم انسانی ز طائر با و گراز آدمی رسته به
در خلق را گول بر اندوده ام
چهل روز خود را گرفتم زمام
چو در چار بالش ندیدم درنگ
بیازی نبردم جهان را بسر
نحفتم شبی شاد بر بستری
ضمیرم نه زن بلکه آتش زنت
تقاضای آن شوی چون آیدش

نه از کاروانی نه در کاروان
بدان تا نخسبم جرس می زنم
مرا دوست تر دارد از خویشتن
کس خویشتن خویش را یافتن
همان به که معشوق خود خود شوم
خدای است رزاق و روزی رسان
به گناه علوم انسانی ز طائر با و گراز آدمی رسته به
در بن در بدین دولت آسوده ام
کادیم از چهل روز گردد تمام
نشستم در این چار دیوار تنک
که شغلی دیگر بود جز خواب و خور
که نگشادم آن شب ز دانش دری
که مریم صفت بکر و آبستن است
که از سنگ و آهن برون آیدش

بدین دلفریبی سخن های بکر به سختی توان زادن از راه فکر
سخن گفتن بکر جان سفتن است نه هر کس سزای سخن گفتن است
اما امر معاش او از راه دهقانی و برزیگری حاصل میشده و چنانکه
بعد خواهد آمد ممد و حین وی یعنی کسانی که يك بيت مدیحه او را
بادواوین مناقب و مدایح دیگر مقابله میکرده اند به صلت های کتب او دو
پارچه ده که چندان هم آباد نبوده است در اطراف گنجه بوی داده اند و حاصل
آن دهات فقط برای کفاف معیشت او و خانواده او بوده است و وی مگر باضطرار
از آنجا بیرون نمیآمده و زندگی پارسائی خود را در آن جا میگذرانده است و
غرض وی از سخن گفتن و نظم آن اشعار معروف تامین معاش نبود و بهمان اندک
خریش قناعت میورزیده است چنانکه در اقبال نامه اسکندری باین معنی اشارت کرده است .
به زان است چندین سخن رانندم همان آیت فاقه بر خوانندم
که یامن جهان سختی ای میکند ستورم سبک رفتی ای میکند
تهی نیست از تره ای خوان من ز تان درستی است افغان من
بلی گرچه شد سال بر من کهن نشد رونق تاز گیم از سخن
هنوزم کهن سرو دارد نومیوم انسانی و مطالعات کبی همان کجی اغز خنم کند خوشروی
هنوزم به پنجاه و هفت از قیاس صدم در تراز و نهد حق شناس
هنوزم زمانه به نیروی بخت دهد در بدامان و دیبا به نخت
به شصت آمد اندازه سال من نگشت از خود اندازه حال من
و چیزی که محل دریغ است اینست که این حکیم پارسای معروف
با این همه تقوی و پاکدامنی و بی آزاری که در گوشه ای فقط باندیشه
خود قناعت کرده بود باز از مکاید حاسدان زمانه معاف نبوده است و
همان طور که هر مرد بزرگ در حیات خویش دچار بدخواهی کینه جویمان
و قدر ناشناسی اینای زمانه بوده است او نیز از این قاعده ثابت خوی
بشری معفون شده چنانکه خود در لیلی و مجنون اشاره کرده و فرموده است .

حاسد ز قبول این روانی
چون سایه شده به پیش من بست
گر پیشه کنم غزل سرائی
گر ساز کنم قصائد چست
بازم چو به قصه راند
قصه چه کنم که قصه خواند

بالا خره از این مراتب واضح میشود که نظامی روزگار خود را بمداحی و خدمت سلاطین عهد نگذرانده و ملاقاتهای او با پادشاهان بر حسب اتفاق و یا بموجب اصرار ایشان بوده و آنهم از یکی دو روز تجاوز نمی کرده است یعنی هر وقت اثری از وی میخواستند و کسی به پی او میفرستادند او نزد پادشاه زمانه می رفت و به اعزاز تمام از وی پذیرائی و دوسه روزی بیشتر این ملاقات طول نمی کشید و باز هم چنان به عزلتکده خود در حوالی گنججه رجعت میکرد بنا بر این وی یکی از شعرای عزیزالوجودی است که عمر خویش را بخدمات درباری تلف نکرده دامان خاطر را به مدایح این و آن نیالوده است و بعبارة اخری نظامی هم در عداد آن چند نفر شاعر معدود در میاید که مثل ناصر خسرو و جلال الدین بلخی و عطار و حافظ و خیام و فردوسی و سنائی (در اواخر عمر) و این یمین و غیره گوشه قناعت خود را به دربار پراز جاه و جلال پادشاه ترجیح داده و بقول حافظ یمین کلاه خویش را به صد تاج خسروی برابر نکرده است .

نظامی در زمان خود بسیار معزز و محترم بوده چنانکه بعد ها شرح داده خواهد شد پادشاهان زمانه جویای صحبت وی بوده اند و به اصرار بملاقات او نائل میشده اند و در زمان ملاقات منتهای نیکو داشت را در حق وی منظور مینکرده اند چنانکه در ضمن تفصیل آثار وی ایراد خواهم کرد و چنانکه انابک قزل ارسلان در موقع پذیرائی او از جای برخاسته است

و نظامی خود بدین معنی در خسرو شیرین اشاره کرده و فرموده است :
 شدم تا بوسم اورا چون زمین پای بدیدم گامان بر خاست از جای
 و در این معنی تذکره نویسان اغلب بی نگارند که اتایک قزل ارسلان
 مدتها بود اسم نظامی را می شنید و میل ملاقات او داشت و چون موقع ملاقات
 دست داده نظامی دانست که اتایک خیال دارد وی را امتحان کند و به آزمایش
 او آمده است اشارتی کرد و از غیب اورا تختی با چند غلام مهیا شد و
 نظامی خواست پای و برا بوسد ناگاه اتایک دید که از غیب صورتی ظاهر
 گشت و پیری بر در غاری نشسته قلم و دوات و صحف و ورق کاغذ و عصائی
 در پیش نظامی نهاد بطوریکه قزل ارسلان خجل شد و دست اورا بوسید
 ولی این روایت تحریفست از آنچه نظامی خود در شرح این ملاقات در خسرو
 شیرین گفته و در جای خود خواهد آمد . مطالعه آثار نظامی بخوبی ثابت
 میکند که این حکیم مشربی عارفانه داشته و با عقاید عرفا شرکت می جست
 است چه اغلب مضامین عارفانه و عقاید اهل تصوف در اشعار وی دیده میشود
 و حتی دولت شاه سمرقندی در تذکره الشعراء باین معنی تصریح کرده و گوید
 در تصوف مرید و پیر و اخی فرخ زنجانی بوده است و مؤلف مجمع الفصحا این
 اسم را تحریف کرده و به ابوالفرج زنجانی تبدیل ساخته است . اخی فرخ
 مزبور از معارف عرفانی قرن ششم بوده و در کتب اهل تصوف مقامات وی مسطور
 است و از عهده این سطور خارج میباشد .

گذشته از عرفان نظامی در حکمت نیز دست داشته است و از
 حکمای نامی زمان خویش بشمار میرفته و مخصوصا در حکمت یونانی تفحصات
 و ممارسات داشته و این رشته را بدقت تحصیل کرده بود چنانکه در اقبال
 نامه اسکندری اشاره باین معنی کرده و گفته است :

سر فیلسومان یونان گروه جواهر چنین آرد از کان کوه
 و بهترین دلیل بر مشرب حکیمانه و اطلاعات دقیق او در این فن

آثار او است که بخوبی ممارست کامل وی را در حکمت میرساند و مخصوصاً مخزن الاسرار که مجموعه ای است از حکمت عملی و نظری و اخلاق و سلوک و نیز اشعار وی ثابت می کند که در طبیعات منتهای اطلاع و نظر صائب داشته است. (سعید نقیسی) بقیه دارد

استقبال غزل مسابقه شیخ الرئیس

غزل های استقبالیه از مرکز و ولایات بسیار رسیده ولی در این شماره بیچند غزل اکتفا می شود و تقریباً تا دو ماه دیگر که شماره چهارم ارمغان منتشر می شود منتهای مدت مسابقه است و من بعد اگر غزلی برسد بیعوق است. هر چند تا کنون در مسابقه های ادبی هرگز بهمد و شرط وفا نشده است ولی در این مسابقه بوعده وفا خواهد شد و همچنین هر مسابقه در ارمغان اعلان شود تخلف نخواهد داشت.

(غزل)

این قسمت تقدیر است	حسن از تو نگاه از من
بگذار لب بوسم	عفو از تو گناه از من
مژگان تو با چشمت	می گفتم شب مستی
خود بر صفت داشتی زن	جنک از تو سپاه از من
شکرانه هر نعمت	احسان کم و بیش است
تو باغ سمن داری	عمری ز تو گاه از من
	یا حکم بقتلم کن
	فرمان ز تو راه از من
	تنها به تو آوردی
	ظلم از تو و آه از من
	این شیوه خوبانست
	مهر از من و جور از تو